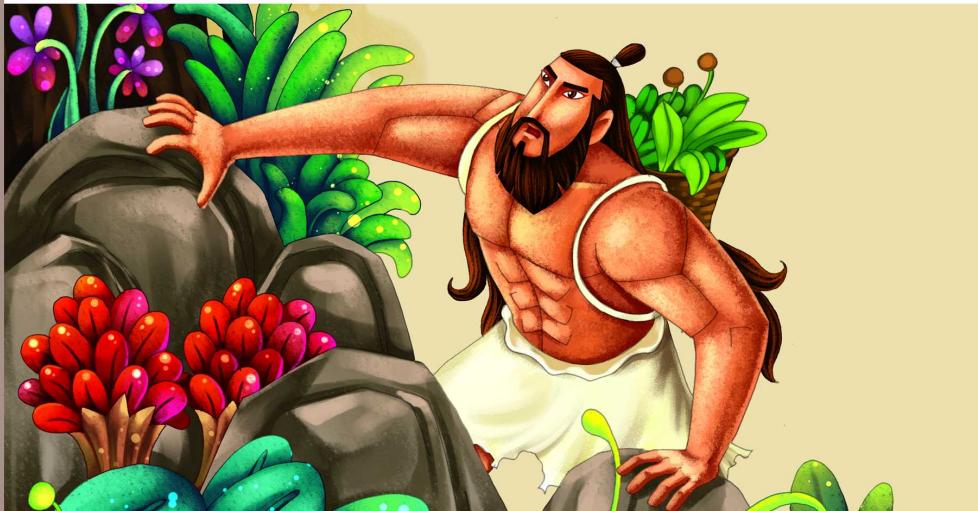


مجموعه‌ی افسانه‌های مشهور چین

پادشاهی که نداش دارویی گیاهان را کشف می‌کند



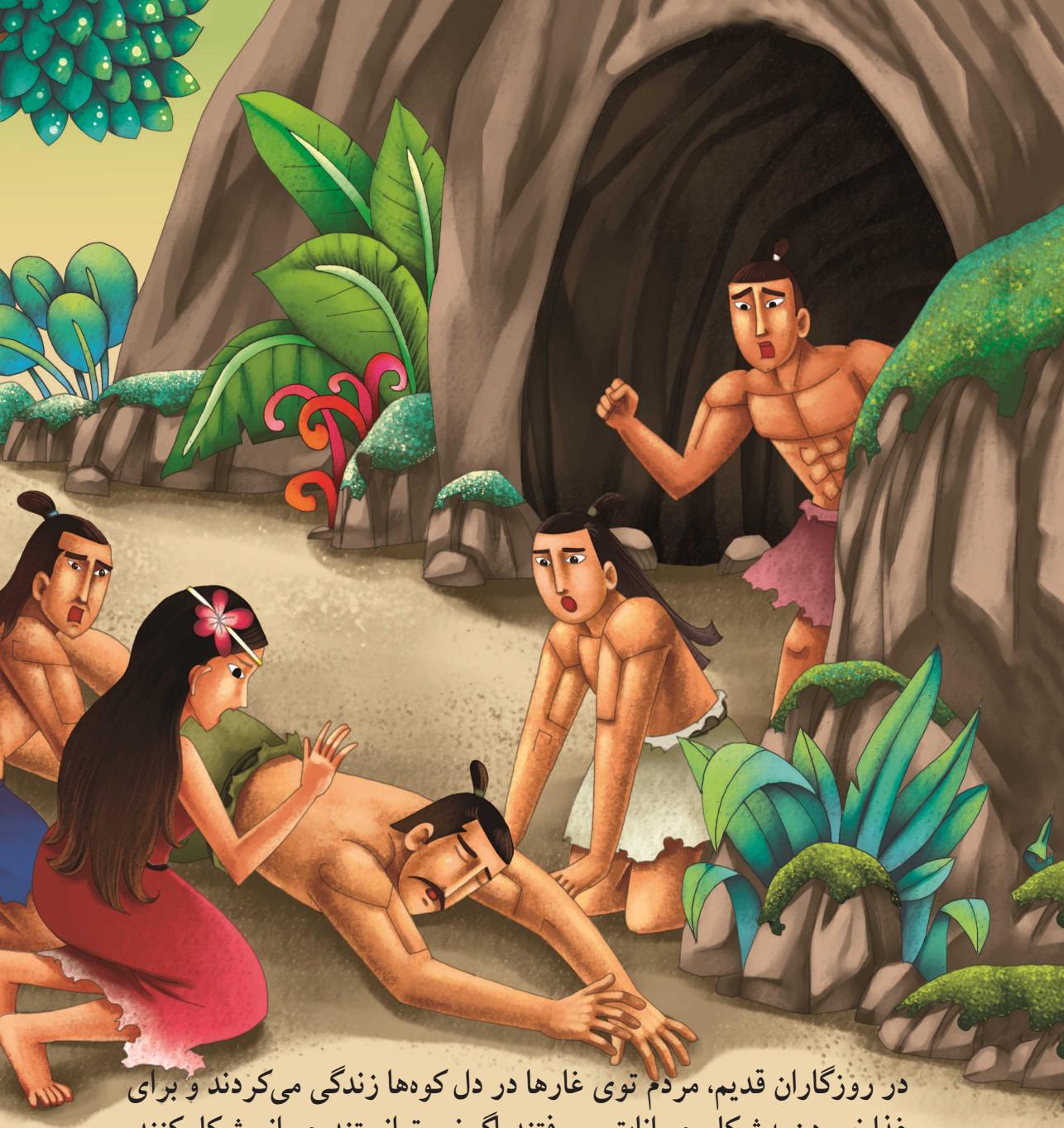
بازنوشته‌ی دوآن لیکسین

تصویرگر: استودیو هوآ منگ

ترجمه‌ی سمیه نوروزی



آفرینگان: ۲۸۰



در روزگاران قدیم، مردم توی غارها در دل کوهها زندگی می‌کردند و برای غذا خوردن به شکار حیوانات می‌رفتند. اگر نمی‌توانستند حیوانی شکار کنند، امیدشان به خوردن گیاهان بود و قارچ‌ها و میوه‌هایی که در صحراء و بیابان رشد می‌کردند. مسمومیت غذایی، زخم‌هایی که موقع شکار به وجود می‌آمدند و بیماری‌ها بزرگ‌ترین دشمن آدم‌ها بودند. پزشکی نبود که آدم پشتیش بهش گرم باشد و کسی هم بلد نبود بیماری‌ها را درمان کند. کاری از دست مردم برنمی‌آمد جز این‌که بنشینند و تماشاکنند چطور آدم‌هایی که دوستشان دارند بر اثر این نوع بیماری‌ها از دنیا می‌روند.





در آسمان‌ها خدایی زندگی می‌کرد
به اسم شِن‌نونگ، کشاورز مقدس. او
بسیار مهربان بود و، با این‌که بدن مردها
را داشت، روی سرش شاخ‌های گاو نر
رشد کرده بود. او بسیار نیرومند بود و
قدرت فراوانی داشت. شِن‌نونگ وقتی
می‌دید مردم روی زمین هر روز چقدر
رنج می‌کشند غصه می‌خورد. یک روز،
تصمیم گرفت آسمان را ترک کند و بیاید
پایین، روی زمین، و تا آنجاکه می‌تواند
به مردم کمک کند.



شِن‌نونگ راه‌های بسیاری را امتحان کرد تا بیماری‌های مردم را درمان کند. او از آتش، آب و نور خورشید استفاده کرد، اما موفقیتی به دست نیاورد. حتی، بعضی وقت‌ها، بعد از کمک او مردم حالشان بدتر می‌شد.